

۲۴۹	۲. فلسفه	۱. فلسفه علم
۲۵۱	۳. تاریخ	۲. فلسفه و عقل
۲۵۲	۴. ریاضیات و منطق	۳. سیاست و منطق
۲۵۳	۵. ریاضیات و فلسفه	۴. نقد و انتقاد
۲۵۴	۶. ریاضیات و فلسفه	۵. فلسفه به هنر
۲۵۵	۷. فلسفه	۶. فلسفه و تاریخ
۲۵۶	۸. فلسفه و تاریخ	۷. فلسفه
۲۵۷	۹. فلسفه	۸. جوان مسیون
۲۵۸	۱۰. فلسفه	۹. جوان مسیون
۲۵۹	۱۱. فلسفه	۱۰. جوان مسیون

فهرست مطالب

۱	۱. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۵	۲. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۵	۳. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۸	۴. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۱۵	۵. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۱۹	۶. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۲۱	۷. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۲۴	۸. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۲۶	۹. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۳۳	۱۰. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۳۹	۱۱. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۴۱	۱۲. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۴۹	۱۳. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۴۹	۱۴. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۵۳	۱۵. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۵۷	۱۶. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۶۱	۱۷. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۶۷	۱۸. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۷۰	۱۹. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۷۲	۲۰. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه
۷۷	۲۱. فلسفه و تاریخ	فلسفه و عقاید فلسفه

فلسفه و عقاید فلسفه

فلسفه و عقاید فلاطون

۱. محیط زندگی افلاطون
۲. سقراط
۳. آماجگی افلاطون
۴. مسئله اخلاق
۵. مسئله سیاست
۶. مسئله روانشناختی
۷. حل مسئله روانشناختی
۸. راه حل مسئله سیاست
۹. راه حل مسئله اخلاق
۱۰. انتقاد

فلسفه و عقاید ارسطو و علم یونانی

۱. زمینه تاریخی
۲. آثار ارسطو
۳. سازمان منطق
۴. بنیاد علم
۵. مابعدالطبیعه و ذات واجب الوجود
۶. روانشناسی و ماهیت هنر
۷. اخلاق و حقیقت سعادت
۸. سیاست

۲۴۹	۴. نقد عقل عملی
۲۵۱	۵. مشب و عقل
۲۵۴	۶. سیاست و صلح پایدار
۲۵۸	۷. انتقاد و اظهارنظر
۲۶۳	۸. نظری به هگل
۲۷۱	فصل ششم: شوینهاور
۲۷۱	۱. عصر او
۲۷۳	۲. شخص او
۲۷۸	۳. جهان همچون تصور
۲۸۱	۴. جهان همچون اراده
۲۹۰	۵. جهان همچون شر
۲۹۶	۶. عقل معاش
۳۰۴	۷. حکمت مرگ
۳۰۶	۸. انتقاد
۳۱۳	فصل هفتم: هربرت اسپنسر
۳۱۳	۱. کت و داروین
۳۱۶	۲. نشرونیمای اسپنسر
۳۲۳	۳. اصول اولیه
۳۲۸	۴. زیست‌شناسی: تطور زندگی
۳۳۱	۵. روانشناسی: تطور ذهن
۳۳۲	۶. جامعه‌شناسی: تطور اجتماع
۳۳۹	۷. اخلاق: تطور آداب و رسوم
۳۴۵	۸. انتقاد
۳۵۰	۹. پایان
۳۵۳	فصل هشتم: فریدریش نیچه
۳۵۳	۱. منبع عقاید و افکار نیچه
۳۵۴	۲. جوانی او
۳۵۸	۳. نیچه و واگنر
۳۶۳	۴. نغمه زرتشت
۳۶۸	۵. اخلاق قهرمانان
۳۷۳	۶. مرد برتر

۸۵	۹. انتقاد
۸۹	۱۰. پایان عمر
۹۱	فصل نهم: فرانسیس بیکن
۹۱	۱. از ارسطو تا عهد رنسانس
۹۹	۲. زندگی سیاسی فرانسیس بیکن
۱۰۳	۳. مقالات
۱۱۰	۴. بازسازی بزرگ فلسفه
۱۲۷	۵. انتقاد
۱۳۱	۶. خاتمه
۱۳۵	فصل چهارم: اسپینوزا
۱۳۵	۱. تاریخ و شرح حال
۱۴۹	۲. رساله درباره دین و دولت
۱۵۱	۳. اصلاح قوه مدرکه
۱۵۴	۴. رساله اخلاق
۱۷۲	۵. رساله سیاست
۱۷۸	۶. نفوذ و تأثیر اسپینوزا
۱۸۱	فصل پنجم: ولتر و عصر روشنفکری فرانسه
۱۸۱	۱. پاریس: نمایشنامه اودیپ
۱۸۸	۲. لندن: نامه‌های درباره مردم انگلیس
۱۹۰	۳. کاخ «سیره»: داستانها
۱۹۵	۴. پوتسدام و فردرک
۱۹۹	۵. له‌دلیس: «رساله‌ای در باب طبایع و اخلاق و آداب»
۲۰۲	۶. فرنه: «ساده‌دل» (کاندید)
۲۰۸	۷. دایرة المعارف و قاموس فلسفی
۲۱۳	۸. این رسوایی را از میان بپیرید
۲۲۰	۹. ولتر و روسو
۲۲۶	۱۰. پایان
۲۲۹	فصل ششم: ایمانوئل کانت و فلسفه اصالت معنی (ایدئالیسم) آلمان
۲۲۹	۱. راههایی که به کانت می‌رسد
۲۳۶	۲. خود کانت
۲۳۹	۳. نقد عقل معض

مقدمه:

درفلایرفلسفه

برگشت فکری وجود دارد؛ حتی در سراب بیابانهای علم مابعدالطبیعه جذب و کششی است هر طالب علمی این معنی را تا هنگامی که ضروریات قاطع حیات مادی او را از حقیقت تشکیک به سرزمین پست مبارزه اقتصادی فرود نیاورده است، درک می‌کند. اغلب ما در چهار عصر خویش روزهای طلایی را گذرانده‌ایم که در آن معنی قول افلاطون را که «هنر فکری گرمی است» درک کرده‌ایم، در آن روزها عشق به حقیقتی ساده آمیخته با اشتیاق بود. ما خیلی برتر از لذایذ جسمانی و آلودگیهای مادی بود. ما همواره در خود ندای مبهمی می‌شنیدیم که ما را به سوی این نخستین عشق به حکمت می‌خواند. ما مثل براونینگ چنین می‌گفتیم که: «طعام و شراب من برای تحصیل معنی زندگی است.» قسمت اعظم زندگی ما بی معنی است و در تردید و بیهودگی هدر می‌رود؛ ما با بی‌نظمی‌هایی که در عرصه بیرون ماست می‌جنگیم و مع ذلک حس می‌کنیم که اگر بتوانیم روح خود را منظم کنیم یک امر مهم و پرمعنی در آن پیدا می‌کنیم. ما در جستجوی فهم اشیاء هستیم؛ معنی زندگی برای ما این است که خود و آنچه را که به آن برمی‌خوریم به روشنی و شعله آتش بسازیم. «مانند میتیا در» برادران کارامازوف» از کسانی هستیم که احتیاجی به آفتاب فوق‌تاریخ ندارند، فقط پاسخی به سؤالات خود می‌خواهند؛ ما می‌خواهیم ارزش و معنی‌های طبیعی را که از نظر ما می‌گذرند دریابیم، و بدین وسیله خود را از طوفان حوادث بی‌کنترل برکنار داریم. ما می‌خواهیم پیش از آنکه دیر شود اشیای کوچک را از بزرگ تشخیص دهیم و آنها را چنانکه در واقع و نفس الامر هستند ببینیم. ما می‌خواهیم در برابر حقیقت و تأملات خندان باشیم و هنگام مرگ هم تبسمی بر لب داشته باشیم. ما می‌خواهیم کامل باشیم و نیروها و قوای خود را بررسی کنیم و آنها را نظم و ترتیب دهیم و فن زندگی خویش را هماهنگ سازیم، زیرا نیروی منظم و مرتب آخرین سخن اخلاق و فن

حکمت شادانه از نیچه.

۳۷۶	۷. گرایش به پستی	۳۳۲
۳۷۹	۸. فرمانروایی مهتران (آریستوکراسی)	۳۳۲
۳۸۴	۹. انتقاد	۳۳۲
۳۹۰	۱۰. پایان	۳۳۲
۳۹۳	فصل دهم: حکمای معاصر اروپا: برگسون، کروچه، برتراند راسل	۳۳۲
۳۹۳	۱. هانری برگسون	۳۳۲
۴۰۸	۲. بندتو کروچه	۳۳۲
۴۱۶	۳. برتراند راسل	۳۳۲
۴۲۵	فصل یازدهم: حکمای معاصر امریکا: سانتایانا، جیمز دیوئی	۳۳۲
۴۲۵	مقدمه	۳۳۲
۴۲۶	۱. جورج سانتایانا	۳۳۲
۴۴۳	۲. ویلیام جیمز	۳۳۲
۴۵۲	۳. جان دیوئی	۳۳۲
۴۵۹	خاتمه	۳۳۲
۴۶۱	واژه‌نامه	۳۳۲
۴۶۵	کتاب‌ها و آثار هنری	۳۳۲
۴۷۹	فهرست راهنما (نمایه)	۳۳۲

سیاست و شاید آخرین کلمه منطقی و مابعدالطبیعه نیز هست. ثورو می‌گوید: «برای فیلسوف شدن داشتن افکار باریک و حتی تأسیس مکتب خاص کافی نیست، تنها کافی است که حکمت را دوست بداریم و بر طبق احکام آن زندگی ساده و مستقل و شرافتمندانه و اطمینان‌بخش داشته باشیم.» اگرما فقط حکمت را پیدا کنیم می‌توانیم مطمئن باشیم که بقیه به دنبال آن خواهد آمد. بیکن چنین اندرز می‌دهد: «نخست اموری را که برای روح خوب و صالح است جستجو کن تا چیزهای دیگر بر آن بیفزاید و یا لااقل فقدان آن حس نشود.»^۲ حقیقت ما را توانگر نمی‌سازد ولی آزاد باری آورد.

بعضی از خوانندگان سخت‌گیر ممکن است اعتراض کنند که فلسفه همچون شطرنج بی‌فایده و مانند جهالت تاریک و مثل خوشی بی‌ثمر است. سیسرون گفته است: «هر چیز پوچ و بی‌معنی در کتب فلاسفه پیدا می‌شود.» بدون تردید فیلسوفانی هستند که همه اقسام حکمت را بجز عقل سلیم دارا بوده‌اند؛ و بسا پروازهای فلسفی که نتیجه رقت و انبساط هوای مجاور بوده است. در این سفر که در پیش داریم باید تصمیم بگیریم که جز در بنادر نور قدم نگذاریم؛ از آبهای تیره و گل‌آلود مابعدالطبیعه و «دریا‌های پرسر و صدای» مباحث الاهیات برحذر باشیم. آیا در حقیقت فلسفه بی‌حاصل است؟ به نظر می‌رسد که علم دائماً در پیشرفت است و حال آنکه فلسفه قلمرو خود را از دست می‌دهد. ولی این امر فقط بدان جهت است که فلسفه وظیفه‌ای سنگین و پرحادثه دارد و آن عبارت است از حل مسائلی که هنوز ابواب آن بر روی روشهای علوم باز نشده است: مانند مسائل خیر و شر، زیبایی و زشتی، جبر و اختیار، و حیات و موت؛ به محض اینکه میدانی از بحث و بررسی معلوماتی دقیق با قواعد صحیح در دسترس می‌گذارد علم به وجود می‌آید. هر علمی مانند فلسفه آغاز می‌شود و مانند فن پایان می‌پذیرد؛ با فرضیه‌ها بیرون می‌آید و با عمل جریان پیدا می‌کند. فلسفه تعبیر فرضی مجهول است (چنانکه در مابعدالطبیعه دیده می‌شود) و یا تعبیر فرضی اموری است که به درستی و چنانکه باید هنوز معلوم نشده است (همچنانکه در علم الاخلاق و فلسفه سیاسی مشاهده می‌گردد)؛ فلسفه نخستین شکافی است که در حصار حقیقت رخ می‌دهد. علم سرزمین تسخیر شده‌ای است که در ماورای آن مناطق آرامی وجود دارد و در آن معرفت و هنر جهان ناقص و شگفت‌انگیز ما را می‌سازند. فلسفه ساکن و متحیر به نظر می‌رسد؛ ولی این امر از آن جهت است که وی ثمرات پیروزی خود را به دختران خود، یعنی علوم، واگذار کرده است؛ وی راه خود را به سوی مجهولات و سرزمینهای کشف نشده ادامه می‌دهد و در این کار اشتباهات ملوکوتی سیری ناپذیر دارد.

اگر بخواهیم از روی اصطلاحات سخن بگوییم باید بگوییم که علم وصف تحلیلی است و فلسفه تعبیر ترکیبی؛ علم می‌خواهد کل را به اجزای خود تقسیم کند و بدن را به

تجزیه نماید و تاریکی جهل را به روشنی مبدل سازد. علم در باره ارزش و امکانات مطلوب اشیاء بحث نمی‌کند و از شرح مجموعه اشیاء و غایات آن سخن نمی‌راند. علم خود را به نشان دادن حقیقت اشیاء و اعمال فعلی آنها خرمند می‌سازد. وی نگاههای خود را به معرفی به طبیعت و نتایج واقعی اشیاء محدود می‌دارد. عالم مانند طبیعت در امر ترکیب بی‌طرف است: او به پای یک «یک» و کوششهای خلافت یک نابغه به یک علم علاقه است. ولی وصف یک امر برای فیلسوف کافی نیست، او می‌خواهد ارتباط قدری تجربه به طور کلی ثابت کند و از این راه معنی و ارزش آن را درک نماید و اشیاء را در ترکیب قابل درکی جمع کند؛ او می‌خواهد بهتر از پیش قطعات ماشین عظیم جهان را که با تجزیه و تحلیل عالم از هم تفکیک شده سوار کند. علم راه هلاک و نجات را به ما می‌آموزد. بتدریج نسبت متوفیات را کمتر می‌کند، ولی در جنگ مردم را به طور جمعی برکنار می‌کند. فقط حکمت (یا امیال و شهوات تنظیم شده در پرتو تجربه) است که می‌تواند بگوید: «حقیقت باید کشت و چه وقت باید نجات داد.» علم عبارت است از مشاهده نتایج و تحصیل معنی. فلسفه عبارت است از انتقاد و تنظیم غایات؛ و چون امروز کثرت وسایل و اسباب و آلات با تعبیر و ترکیب ایدئالها و غایات متناسب نیست، زندگی ما به فعالیت پرسر و صدا و حیرت‌انگیز تبدیل شده است و هیچ معنی ندارد. ارزش یک امر بسته به میل ماست؛ و کمال آن در هر خط آن به یک نقشه یا یک کل است. علم بدون فلسفه مجموعه اموری است که در پرتو ارزش ندارد و نمی‌تواند ما را از قتل و کشتار حفظ کند و از نومی‌دی نجات بخشد. علم نخستین است و فلسفه حکمت و خردمندی است.

به طور صریح و مشخص، فلسفه پنج قسم بحث را در برمی‌گیرد: منطقی، علم الجمال، اخلاق، سیاست، علم مابعدالطبیعه. «منطق» مطالعه در روش مطلوب اندیشه و بحث است. مشاهده درون‌بینی، قیاس و استقراء، فرض و تجربه، تحلیل و ترکیب، صور فعالیت انسانی است که منطقی می‌خواهد آن را تهیه و تنظیم کند؛ این امر برای اغلب ما خشک و بی‌حاصل است، ولی با اینهمه، اصلاحاتی که در روش تفکر و تحقیق نصیب مردم شده است از حوادث مهم تاریخ فلسفه محسوب می‌شود. «علم الاجمال» مطالعه شکل مطلوب، ریاضات زیبایی، و نیز فلسفه هنر است. «اخلاق» مطالعه در رفتار کمال مطلوب است و علم خیر و شر و علم حکمت عملی و، به قول سقراط، علم اعلی است. «سیاست» بحث در تشکیلات ایدئال اجتماع است (و چنانکه می‌گویند فن به دست آوردن قدرت و حکومت و نگه‌داری آن نیست) و بازیگران فلسفه سیاسی عبارتند از حکومت مطلقه، حکومت اشراف، حکومت عامه، سوسیالیسم، آنارشیزم، و طرفداری از حقوق زنان. بالاخره «علم مابعدالطبیعه» (که به مشکلات زیادی برخورد می‌کند زیرا مانند سایر اقسام فلسفه کوشش در به تنظیم واقعیات در پرتو ایدئال نیست) بحث در حقیقت باز پسین کلیه اشیاء است؛ یعنی طبیعت واقعی ماده (علم الوجود) و روان (روانشناسی متافیزیک) و نسبت «روح» و